

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

کارگروه کارگری باسک
برگردان: مجله جنوب جهانی
فرستنده: علی مشرف
۲۸ می ۲۰۲۵

دیکتاتوری پرولتاریا: مفهومی بنیادین در اندیشه مارکس و انگلس و تکامل آن نزد لنین



مفهوم دیکتاتوری پرولتاریا، به عنوان یک مرحله گذار حیاتی در مسیر تحول جامعه سرمایه‌داری به سوی کمونیسم بی‌طبقه، جایگاهی محوری و انکارناپذیر در منظومه فکری کارل مارکس و فریدریش انگلس دارد. بررسی حتی گذرای آثار این دو اندیشمند برجسته نشان می‌دهد که این اصطلاح و ایده نه تنها به طور پراکنده و حاشیه‌ای مطرح نشده، بلکه در نقاط کلیدی تحلیل‌هایشان درباره مبارزه طبقاتی، انقلاب و دولت، حضوری پررنگ و تعیین‌کننده داشته است. خلاف ادعای برخی از مارکسیست‌های غربی که این مفهوم را ابداعی متأخر و متعلق به سنت کمونیسم روسی و لنین می‌دانند، شواهد متنی گویای آن است که دیکتاتوری پرولتاریا هسته‌ای اساسی در تفکر مارکس و انگلس بوده و لنین در ادامه، با درک عمیق و تطبیق آن با شرایط مشخص، صرفاً ابعاد جدیدی به آن افزوده است.

مارکس خود، در نامه‌ی سرنوشت‌ساز به ژوزف وایدمایر در سال ۱۸۵۲، با صراحت تمام، آنچه را که به زعم او نوآوری‌هایش در تحلیل ماتریالیستی تاریخ بود، برمی‌شمرد: اثبات پیوند وجود طبقات با مراحل تاریخی معین در توسعه تولید، ضرورت مبارزه طبقاتی برای رسیدن به دیکتاتوری پرولتاریا، و نهایتاً، ماهیت گذار و هدف غائی این

دیکتاتوری به سوی الغای تمام طبقات و استقرار جامعه‌ای بی‌طبقه. این بیان مؤجز و قاطع، بروشنی نشان می‌دهد که دیکتاتوری پرولتاریا از همان مراحل اولیهٔ تکوین اندیشهٔ مارکس، جایگاهی کانونی داشته است.

در اثر مهم دیگر مارکس، نقد برنامهٔ گوتا (۱۸۷۵)، این مفهوم بار دیگر با تأکید بر جنبهٔ سیاسی آن مطرح می‌شود. مارکس در این اثر، دورهٔ گذار انقلابی بین جامعهٔ سرمایه‌داری و کمونیستی را اجتناب‌ناپذیر دانسته و تصریح می‌کند که در این دوره، دولت نمی‌تواند چیزی جز دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا باشد. این تأکید بر ماهیت دولتی و انقلابی این مرحله، نشان‌دهندهٔ درک مارکس از ضرورت اعمال قدرت سیاسی سازمان‌یافته از سوی طبقهٔ کارگر برای درهم شکستن مقاومت طبقات استثمارگر و ایجاد تحولات بنیادین در ساختار اقتصادی و اجتماعی است.

مارکس در تحلیل‌های مشخص خود از مبارزات طبقاتی در فرانسه (۱۸۵۰-۱۸۴۸) نیز، گرچه از اصطلاح «دیکتاتوری طبقهٔ کارگر» استفاده می‌کند، اما محتوای آن کاملاً همسو با مفهوم دیکتاتوری پرولتاریا است. او این مرحله را ضروری برای گذار به سوی الغای تمایزات طبقاتی، روابط تولیدی مبتنی بر آن، روابط اجتماعی منطبق با آن و در نهایت، دگرگونی ایده‌های برآمده از این روابط می‌داند. حتی در هجدهم برومر لویی بناپارت، اگرچه اصطلاح دقیق دیکتاتوری پرولتاریا به کار نرفته، تحلیل مارکس از شکست انقلاب ۱۸۴۸ و استقرار دیکتاتوری بناپارت، به طور ضمنی بر ضرورت قدرت سازمان‌یافتهٔ پرولتاریا برای مقابله با بورژوازی و جلوگیری از ارتجاع تأکید می‌کند.

فریدریش انگلس، یار دیرین و همکار نزدیک مارکس، نیز در آثار متعدد خود به این مفهوم پرداخته است. در آنتی‌دورینگ (۱۸۷۸)، او با تبیین نقش دولت به عنوان ابزار سرکوب طبقاتی، به این نتیجه می‌رسد که پرولتاریا پس از کسب قدرت دولتی و اجتماعی کردن وسایل تولید، در نهایت خود را به عنوان طبقه از میان برمی‌دارد و همراه با آن، تمام تفاوت‌ها و تضادهای طبقاتی و در نهایت دولت را نیز محو می‌کند. این دیدگاه، بر ماهیت موقت و هدف غائی دیکتاتوری پرولتاریا در اندیشهٔ انگلس تأکید دارد.

انگلس در اثر مهم خود، دربارهٔ اقتدار (۱۸۷۳-۱۸۷۲)، با تأکید بر ماهیت اقتدارگرایانهٔ هر انقلابی، استدلال می‌کند که طبقهٔ سرنگون‌شده، ارادهٔ انقلابی طبقهٔ پیروز را از طریق ابزارهای اقتدارگرایانه تحمیل می‌کند. این دیدگاه، ضرورت اعمال قدرت قاطع از سوی پرولتاریا در دورهٔ گذار را مورد تأیید قرار می‌دهد. حتی در بحث پیرامون مسألهٔ مسکن، انگلس راه حل واقعی را در الغای استثمار و ستم طبقهٔ کارگر دانسته و آن را مشروط به کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا می‌داند.

در آثار مشترک مارکس و انگلس، به ویژه مانیفست حزب کمونیست (۱۸۴۸)، گرچه اصطلاح «دیکتاتوری پرولتاریا» به طور مستقیم به کار نرفته است، اما مفاهیم اساسی آن به وضوح بیان شده است. سخن از تبدیل پرولتاریا به «طبقهٔ حاکم»، «متمرکز کردن تمام ابزارهای تولید در دست دولت، یعنی پرولتاریای سازمان‌یافته به عنوان طبقهٔ حاکم»، و «نخستین گام در انقلاب کارگری، ارتقای پرولتاریا به موقعیت طبقهٔ حاکم، به دست آوردن دموکراسی» همگی مؤید درک این دو اندیشمند از ضرورت تسخیر قدرت سیاسی توسط طبقهٔ کارگر و اعمال حاکمیت آن در دورهٔ گذار است.

علاوه بر کاربرد مستقیم اصطلاح دیکتاتوری پرولتاریا، مارکس و انگلس در آثار خود از عبارات و مفاهیمی استفاده کرده‌اند که به طور وثیق با آن مرتبط بوده و درونمایه‌ای مشابه دارند. مفاهیمی نظیر «حاکمیت سیاسی پرولتاریا»، «تسخیر قدرت سیاسی توسط پرولتاریا»، «دولت پرولتری» و حتی تحلیل آنها از «جمهوری دموکراتیک» در مورد کمون پاریس، همگی در راستای تبیین ضرورت و ماهیت قدرت طبقهٔ کارگر در دورهٔ گذار قرار می‌گیرند. به عنوان مثال، انگلس در مقدمه‌ای بر جنگ داخلی در فرانسه، کمون پاریس را نمونه‌ای از دیکتاتوری پرولتاریا و در عین حال، شکلی از «جمهوری دموکراتیک» می‌داند که در آن پرولتاریا قدرت را در دست داشته است.

تحلیل مارکس از دولت به عنوان «قدرت سازمان‌یافته یک طبقه برای سرکوب طبقه دیگر» در جنگ داخلی در فرانسه نیز، زمینه نظری برای درک دیکتاتوری پرولتاریا به عنوان اعمال قدرت سازمان‌یافته طبقه کارگر برای سرکوب بورژوازی و ایجاد تغییرات انقلابی را فراهم می‌آورد. تأکید بر خصلت موقتی و گذار این دیکتاتوری، با هدف نهایی محو طبقات و زوال دولت، نیز به وضوح در آثار هر دو اندیشمند دیده می‌شود.

با این پشتوانه نظری غنی و مستحکم در آثار مارکس و انگلس، ولادیمیر لنین در اوایل قرن بیستم به بسط و تکمیل این مفهوم پرداخت. لنین با استناد مکرر به آثار بنیانگذاران مارکسیسم، به ویژه نقد برنامه گوتا، جنگ داخلی در فرانسه و مانیفست کمونیست، نظریه دیکتاتوری پرولتاریا را در بستر شرایط مشخص روسیه تزاری و تحولات جنبش کارگری بین‌المللی توسعه داد.

در اثر برجسته خود، دولت و انقلاب (۱۹۱۷)، لنین با دقت فراوان به تحلیل دیدگاه‌های مارکس و انگلس درباره دولت و انقلاب پرداخته و به طور خاص بر مفهوم دیکتاتوری پرولتاریا تمرکز می‌کند. او با نقل قول‌های مستقیم از آثار مارکس، به ویژه نامه به وایدمایر و نقد برنامه گوتا، نشان می‌دهد که این مفهوم از جایگاه ویژه‌ای در تفکر مارکس برخوردار بوده است. لنین همچنین با تحلیل عمیق تجربه کمون پاریس بر اساس نوشته‌های مارکس، تلاش می‌کند تا ویژگی‌های عملی و ساختاری دیکتاتوری پرولتاریا را روشن سازد. او با تأکید بر ضرورت «درهم شکستن ماشین دولتی» بورژوازی و استقرار نوع جدیدی از دولت مبتنی بر شوراهای کارگری، درک خود از دیکتاتوری پرولتاریا را به عنوان حاکمیت سیاسی طبقه کارگر از طریق نهادهای دموکراتیک و توده‌ای کارگران و دهقانان تبیین می‌کند.

یکی از مهم‌ترین تکامل‌های نظری که لنین درباره نظریه دیکتاتوری پرولتاریا ایجاد کرد، تأکید بر نقش حزب پیشگام طبقه کارگر به عنوان ابزار اصلی برای کسب، حفظ و اعمال قدرت سیاسی است. در حالی که مارکس و انگلس بر نقش خودآگاهانه و سازمان‌یافته طبقه کارگر تأکید داشتند، لنین با توجه به شرایط روسیه و ضرورت وجود یک نیروی سازمان‌دهنده و رهبری‌کننده برای انقلاب، نقش حزب انقلابی را برجسته کرد. او حزب را به عنوان آگاه‌ترین و سازمان‌یافته‌ترین بخش طبقه کارگر می‌دانست که می‌تواند رهبری مبارزه برای دیکتاتوری پرولتاریا را بر عهده بگیرد و پس از کسب قدرت، نقش کلیدی در حفظ و پیشبرد آن ایفا کند.

علاوه بر این، لنین با توجه به اکثریت دهقانی در روسیه، مفهوم «اتحاد کارگران و دهقانان» را به عنوان پایه اجتماعی دیکتاتوری پرولتاریا مطرح کرد. این ایده، که به این شکل در آثار مارکس و انگلس دیده نمی‌شود، نشان‌دهنده تلاش لنین برای تطبیق نظریه مارکسیستی با شرایط خاص جوامع با ساختار طبقاتی پیچیده‌تر بود. نهایتاً، پیوند دادن مفهوم دیکتاتوری پرولتاریا با نظام شورائی (سویت‌ها) به عنوان شکل عملی سازمان سیاسی طبقه کارگر و متحدانش، یکی دیگر از نوآوری‌های مهم لنین بود. او با الهام از تحلیل مارکس از کمون پاریس به عنوان شکلی از حکومت کارگری، شوراها را به عنوان نهادهای قدرت مستقیم کارگران و دهقانان و بهترین شکل برای اعمال دیکتاتوری پرولتاریا در شرایط روسیه می‌دانست.

در جمع‌بندی، بررسی دقیق آثار مارکس و انگلس نشان می‌دهد که مفهوم دیکتاتوری پرولتاریا نه یک ابداع متأخر، بلکه یکی از ارکان اساسی اندیشه سیاسی آنها بوده است. آنها این مفهوم را به عنوان مرحله‌ای ضروری برای گذار به کمونیسم، حاکمیت سیاسی طبقه کارگر با هدف دگرگونی ساختارهای اقتصادی و اجتماعی، و شکلی از دموکراسی برای اکثریت استثمارشده در عین سرکوب اقلیت استثمارگر تبیین کرده‌اند. لنین با درک عمیق این میراث نظری و با توجه به شرایط مشخص روسیه، نه تنها این مفهوم را به کار گرفت، بلکه با افزودن عناصری نظیر نقش حزب پیشگام و نظام شورائی، آن را غنی‌تر و برای عمل انقلابی در قرن بیستم کارآمدتر ساخت.

بنابراین، دیکتاتوری پرولتاریا نه ساخته و پرداخته کمونیست‌های روسی، بلکه مفهومی ریشه‌دار در اندیشه مارکس و انگلس بود که توسط لنین توسعه و تکمیل شد.

دیکتاتوری پرولتاریا در آثار مارکس و انگلس

بخش اول: کاربرد مستقیم اصطلاح «دیکتاتوری پرولتاریا» در آثار مارکس و انگلس

کارل مارکس

مارکس اصطلاح «دیکتاتوری پرولتاریا» را به طور صریح در چند اثر مهم خود به کار برده است. مهم‌ترین این موارد عبارتند از:

نامه به ژوزف وایدمایر (۱۸۵۲):

در این نامه، مارکس با صراحت می‌نویسد:

«آنچه من انجام دادم و نوآوری من بود، اثبات موارد زیر است: (۱) این که وجود طبقات صرفاً به مراحل تاریخی خاص در توسعه تولید مربوط می‌شود؛ (۲) این که مبارزه طبقاتی ضرورتاً به دیکتاتوری پرولتاریا منتهی می‌شود؛ (۳) این که این دیکتاتوری خود تنها گذاری به سوی الغای تمام طبقات و به سوی یک جامعه بی‌طبقه است.»

نقد برنامه گوتا (۱۸۷۵):

در این اثر مارکس می‌نویسد:

«بین جامعه سرمایه‌داری و جامعه کمونیستی، دوره تحول انقلابی اولی به دومی قرار دارد. منطبق با این دوره، یک دوره گذار سیاسی نیز وجود دارد که در آن دولت نمی‌تواند چیزی جز دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا باشد.»

مبارزه طبقاتی در فرانسه (۱۸۴۸-۱۸۵۰):

مارکس در این اثر، از اصطلاح «دیکتاتوری طبقه کارگر» استفاده می‌کند و آن را مرحله‌ای ضروری برای گذار به سوی الغای تمایزات طبقاتی، الغای کلیه روابط تولیدی که این تمایزات بر آن استوار است، الغای تمام روابط اجتماعی منطبق با این روابط تولیدی و دگرگونی تمام ایده‌هائی که از این روابط اجتماعی نشأت می‌گیرند، می‌داند.

هجدهم برومر لوئی بناپارت (۱۸۵۲):

گرچه در این اثر، مارکس به طور مستقیم از اصطلاح «دیکتاتوری پرولتاریا» استفاده نمی‌کند، اما در آن به تحلیل شکست انقلاب ۱۸۴۸ فرانسه و استقرار دیکتاتوری ناپلئون سوم می‌پردازد و به طور غیرمستقیم به ضرورت قدرت پرولتاریا برای مقابله با قدرت بورژوازی اشاره می‌کند.

فریدریش انگلس

انگلس نیز در آثار متعددی به مفهوم دیکتاتوری پرولتاریا پرداخته است:

آنتی‌دورینگ (۱۸۷۸):

انگلس در این اثر می‌نویسد:

«پرولتاریا قدرت دولتی را به دست می‌گیرد و وسایل تولید را در ابتداء به مالکیت دولت تبدیل می‌کند... با این عمل، پرولتاریا خود را به عنوان طبقه از میان برمی‌دارد و همراه با آن تمام تفاوت‌های طبقاتی و تضادهای طبقاتی را محو می‌کند، و به این ترتیب دولت را نیز به عنوان دولت از میان برمی‌دارد.»

درباره اقتدار (۱۸۷۳-۱۸۷۲):

انگلس تأکید می‌کند که «انقلاب بدون شک اقتدارگراترین چیز ممکن است» و استدلال می‌کند که هنگامی که یک طبقه سرنگون می‌شود، طبقه دیگر اراده انقلابی خود را از طریق ابزارهای اقتدارگرایانه تحمیل می‌کند. مسأله مسکن:

انگلس اظهار می‌دارد که تنها راه حل واقعی مسأله مسکن، الغای استثمار و ستم بر طبقه کارگر توسط طبقه حاکم است. او می‌نویسد این امر تنها زمانی امکان‌پذیر است که «پرولتاریا قدرت سیاسی را به دست گیرد».

تألیفات مشترک مارکس و انگلس

مانیفست حزب کمونیست (۱۸۴۸):

گرچه در این اثر بنیادین، اصطلاح «دیکتاتوری پرولتاریا» مستقیماً به کار نرفته است، اما مارکس و انگلس به وضوح از تبدیل پرولتاریا به «طبقه حاکم» و «متمرکز کردن تمام ابزارهای تولید در دست دولت، یعنی پرولتاریای سازمان‌یافته به عنوان طبقه حاکم» سخن می‌گویند. آنها تصریح می‌کنند: «نخستین گام در انقلاب کارگری، ارتقای پرولتاریا به موقعیت طبقه حاکم، به دست آوردن دموکراسی است.»

بخش دوم: مفاهیم و اصطلاحات مشابه دیکتاتوری پرولتاریا در آثار مارکس و انگلس

مارکس و انگلس در آثار خود از عبارات و مفاهیمی استفاده کرده‌اند که بسیار نزدیک به مفهوم «دیکتاتوری پرولتاریا» هستند، حتی اگر از این اصطلاح خاص استفاده نکرده باشند:

«حاکمیت سیاسی پرولتاریا»:

در آثار متعددی، مارکس و انگلس از ضرورت تسخیر قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر صحبت می‌کنند. در «فقر فلسفه» (۱۸۴۷)، مارکس می‌نویسد: «آیا این بدان معناست که پس از سقوط جامعه کهن، جامعه نوینی با سلطه طبقاتی جدید و ستمگری سیاسی جدید جایگزین آن خواهد شد؟ خیر.» او توضیح می‌دهد که طبقه کارگر در جریان توسعه‌اش، «یک انجمن را جایگزین جامعه بورژوائی کهن خواهد کرد، انجمنی که دیگر طبقات و تضاد طبقاتی وجود نخواهد داشت.»

«تسخیر قدرت سیاسی توسط پرولتاریا»:

در «مانیفست کمونیست»، مارکس و انگلس تأکید می‌کنند که «هدف فوری کمونیست‌ها... تشکیل پرولتاریا به عنوان یک طبقه، سرنگونی سلطه بورژوازی، و تسخیر قدرت سیاسی توسط پرولتاریاست.»

«دولت پرولتری»:

انگلس در «اصول کمونیسم» (۱۸۴۷) به «دولت دموکراتیک تحت نظارت پرولتاریا» اشاره می‌کند. او در «منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت» (۱۸۸۴) می‌نویسد: «دولت نماینده رسمی کل جامعه است، تجمع آن در یک نهاد قابل رؤیت، اما این تنها تا آنجائی است که دولت، دولت آن طبقه‌ای باشد که در آن دوره نماینده کل جامعه است.» «جمهوری دموکراتیک»:

انگلس در مقدمه‌ای بر «جنگ داخلی در فرانسه» (۱۸۹۱) می‌نویسد: «آیا می‌خواهید بدانید این دیکتاتوری چگونه است؟ به کمون پاریس نگاه کنید. آن دیکتاتوری پرولتاریا بود.» او کمون پاریس را به عنوان نمونه‌ای از «جمهوری دموکراتیک» معرفی می‌کند که در آن پرولتاریا قدرت را در دست داشت.

«دوره گذار انقلابی»:

مارکس در «نقد برنامه گوتا» از یک «دوره گذار انقلابی» سخن می‌گوید که در آن دولت نمی‌تواند چیزی جز «دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا» باشد. این دوره گذار به عنوان مرحله‌ای بین جامعه سرمایه‌داری و جامعه کمونیستی توصیف شده است.

«قدرت سازمان‌یافته یک طبقه برای سرکوب طبقه دیگر»:

مارکس در «جنگ داخلی در فرانسه» (۱۸۷۱) دولت را به عنوان «قدرت سازمان‌یافته یک طبقه برای سرکوب طبقه دیگر» توصیف می‌کند. او استدلال می‌کند که کمون پاریس اساساً حکومت طبقه کارگر بود، نتیجه مبارزه طبقه تولیدکننده علیه طبقه تصاحب‌کننده، «شکل سیاسی سرانجام کشف‌شده که تحت آن رهائی اقتصادی کار می‌توانست تحقق یابد.»

بخش سوم: کارکرد و هدف دیکتاتوری پرولتاریا از دیدگاه مارکس و انگلس

مارکس و انگلس وظایف و کارکردهای متعددی را برای دیکتاتوری پرولتاریا برشمرده‌اند:

سرکوب مقاومت طبقات استثمارگر

— مارکس در «مبارزه طبقاتی در فرانسه» تأکید می‌کند که پرولتاریا باید قدرت دولتی را برای «سرکوب مقاومت دشمنانش» به کار گیرد.

— انگلس در «آنتی‌دورینگ» می‌نویسد که پرولتاریا باید «ابزار قدرت دولتی را علیه مقاومت استثمارگران به کار گیرد.»

دگرگونی روابط تولیدی

— در «مانیفست کمونیست»، مارکس و انگلس فهرستی از اقداماتی را ارائه می‌دهند که پرولتاریا پس از به دست گرفتن قدرت باید انجام دهد، از جمله «تمرکز اعتبار در دست دولت... تمرکز وسایل ارتباطی و حمل و نقل در دست دولت؛ گسترش کارخانه‌های متعلق به دولت...»

— مارکس در «نقد برنامه گوتا» توضیح می‌دهد که در مرحله اولیه جامعه کمونیستی (که همان دیکتاتوری پرولتاریاست)، «توزیع بر اساس کار انجام‌شده» خواهد بود، پیش از آن که به اصل «از هرکس به اندازه توانش، به هرکس به اندازه نیازش» برسیم.

ایجاد شرایط برای محو طبقات و زوال دولت

— انگلس در «آنتی‌دورینگ» تأکید می‌کند که «پرولتاریا قدرت دولتی را به دست می‌گیرد و وسایل تولید را ابتداء به مالکیت دولت تبدیل می‌کند... با این عمل، پرولتاریا خود را به عنوان طبقه از میان برمی‌دارد و همراه با آن، تمام تفاوت‌های طبقاتی و تضادهای طبقاتی را محو می‌کند، و به این ترتیب دولت را نیز به عنوان دولت از میان برمی‌دارد.»

— مارکس در «نامه به وایدمایر» تصریح می‌کند که «دیکتاتوری [پرولتاریا] خود تنها گذاری به سوی الغای تمام طبقات و به سوی یک جامعه بی‌طبقه است.»

ایجاد دموکراسی واقعی

— در «مانیفست کمونیست»، مارکس و انگلس اولین گام در انقلاب کارگری را «به دست آوردن دموکراسی» می‌دانند.

— مارکس در «جنگ داخلی در فرانسه» از کمون پاریس به عنوان یک «حکومت مردم توسط مردم» یاد می‌کند و می‌نویسد: «کمون قرار نبود پارلمانی نهاد باشد، بلکه یک نهاد کاری، هم قانون‌گذار و هم مجری قانون.»

خصلت موقتی و گذار

– هم مارکس و هم انگلس تأکید می‌کنند که دیکتاتوری پرولتاریا نه هدف نهائی، بلکه مرحله‌ای گذرا در راه رسیدن به جامعه کمونیستی است.

– انگلس در «اصول کمونیسم» می‌نویسد که پس از تحقق برابری اقتصادی، «نیاز به دخالت دولت در روابط اجتماعی به تدریج از بین خواهد رفت و دولت خود به خود منحل خواهد شد.»

بخش چهارم: تأثیر نظریات مارکس و انگلس بر لنین و مفهوم‌پردازی او از دیکتاتوری پرولتاریا

استنادهای مستقیم لنین به مارکس و انگلس

– در اثر برجسته «دولت و انقلاب» (۱۹۱۷)، لنین به طور مفصل به بخش‌هایی از «نقد برنامه گوتا»، «جنگ داخلی در فرانسه»، «هجدهم برومر لوئی بناپارت» و نامه‌های مارکس استناد می‌کند.

– لنین در این اثر، پاراگراف معروف مارکس در «نقد برنامه گوتا» را نقل می‌کند که در آن مارکس از «دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا» به عنوان ویژگی اصلی دوره گذار سیاسی سخن می‌گوید.

– لنین همچنین به نظرات انگلس درباره «زوال دولت» در «آنتی‌دورینگ» و مقدمه او بر «جنگ داخلی در فرانسه» استناد می‌کند.

تفسیر لنین از کمون پاریس

– لنین، همانند مارکس و انگلس، کمون پاریس را نمونه‌ای از دیکتاتوری پرولتاریا می‌داند.

– در «دولت و انقلاب»، لنین می‌نویسد: «مارکس تجربه کمون را، هرچند کوتاه بود، با شور و شوق تجزیه و تحلیل کرده و از آن درس‌های بسیار با ارزشی برای پرولتاریا استخراج کرد.»

– او با استناد به «جنگ داخلی در فرانسه» مارکس، چند ویژگی کمون را برجسته می‌کند که به نظر او نمونه‌هایی از دیکتاتوری پرولتاریا هستند: جایگزینی ارتش دائمی با مردم مسلح، انتخابی بودن تمام مقامات، دستمزد کارگری برای همه کارمندان دولت، و ترکیب قوای مقننه و مجریه.

گسترش نظریه مارکس و انگلس توسط لنین

– لنین در «انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد» (۱۹۱۸) می‌نویسد: «تنها آن کسی مارکسیست است که گسترش مفهوم مبارزه طبقاتی تا مفهوم دیکتاتوری پرولتاریا را به رسمیت بشناسد.»

– او در «دیکتاتوری پرولتاریا و کائوتسکی مرتد» (۱۹۱۸) تأکید می‌کند که دیکتاتوری پرولتاریا، دموکراسی برای اکثریت (کارگران و دهقانان) و سرکوب برای اقلیت (استثمارگران) است.

– لنین در «مبارزه طبقاتی و دیکتاتوری پرولتاریا» (۱۹۱۹) یادآوری می‌کند که مارکس و انگلس دیکتاتوری پرولتاریا را نه تنها با خشونت علیه استثمارگران، بلکه ضرورتاً با برقراری دموکراسی پرولتری مرتبط می‌دانستند. تفاوت‌های نظریه لنین با مارکس و انگلس

– لنین خلاف مارکس و انگلس، بر نقش حزب پیشگام در دیکتاتوری پرولتاریا تأکید کرد. در «چه باید کرد؟»

(۱۹۰۲)، او از یک حزب پیشگام متشکل از انقلابیون حرفه‌ای دفاع می‌کند.

– لنین نظریه دیکتاتوری پرولتاریا را به روسیه با اکثریت دهقانی تطبیق داد و از «اتحاد کارگران و دهقانان» به عنوان پایه اجتماعی دیکتاتوری پرولتاریا سخن گفت، مفهومی که در آثار مارکس و انگلس به این شکل وجود نداشت.

– لنین در «دولت و انقلاب» تأکید بیشتری بر «درهم شکستن ماشین دولتی» دارد، گرچه این ایده نیز از مارکس گرفته شده است.

بازخوانی شورائی دیکتاتوری پرولتاریا

– مهم‌ترین نوآوری لنین در نظریه دیکتاتوری پرولتاریا، پیوند دادن آن با نظام شورائی (سویت‌ها) بود.

– لنین در «تزه‌های اپریل» (۱۹۱۷) اعلام کرد: «نه جمهوری پارلمانی – بازگشت به آن از شوراهای نمایندگان کارگران گامی به عقب خواهد بود – بلکه جمهوری شوراهای نمایندگان کارگران، کارگران کشاورزی و دهقانان در سراسر کشور، از پائین تا بالا.»

– او در «دولت و انقلاب» با استناد به تحلیل مارکس از کمون پاریس، استدلال می‌کند که شوراها (سویت‌ها) شکل مناسب سازمان سیاسی برای دیکتاتوری پرولتاریا هستند.

تحقیق در آثار مارکس و انگلس نشان می‌دهد که مفهوم «دیکتاتوری پرولتاریا» جایگاه مهمی در اندیشه آنها داشته است، هرچند تعداد دفعاتی که این اصطلاح را دقیقاً به کار برده‌اند، نسبتاً محدود است. آنها این مفهوم را اساساً به عنوان:

۱. یک مرحله گذار ضروری بین جامعه سرمایه‌داری و جامعه کمونیستی؛
 ۲. حاکمیت سیاسی طبقه کارگر به منظور دگرگونی اجتماعی-اقتصادی؛
 ۳. یک شکل از دموکراسی برای اکثریت استثمارشدگان و محرومیت اقلیت استثمارگر؛
 ۴. مرحله‌ای موقت که هدف نهایی آن محو تمام طبقات و زوال دولت است؛ توصیف کرده‌اند.
- مارکس و انگلس از اصطلاحات مختلفی مانند «حاکمیت سیاسی پرولتاریا»، «تسخیر قدرت سیاسی توسط پرولتاریا»، «پرولتاریا به مثابه طبقه حاکم» و «دولت پرولتری» استفاده کرده‌اند که معنایی نزدیک به دیکتاتوری پرولتاریا دارند. آنها کمون پاریس ۱۸۷۱ را به عنوان تجربه عملی دیکتاتوری پرولتاریا مورد تحلیل قرار داده‌اند.
- لنین با استناد فراوان به آثار مارکس و انگلس، به ویژه «نقد برنامه گوتا»، «جنگ داخلی در فرانسه» و «مانیفست کمونیست»، نظریه دیکتاتوری پرولتاریا را گسترش داد و آن را با شرایط خاص روسیه و نظام شورائی پیوند زد. او به طور مشخص بر اهمیت مرکزی این مفهوم تأکید کرد و آن را سنگ محک اصلی مارکسیسم انقلابی دانست.
- این بررسی گذرا نشان می‌دهد که مفهوم دیکتاتوری پرولتاریا، با وجود استفاده نسبتاً محدود از خود این اصطلاح، یکی از ستون‌های اصلی نظریه سیاسی مارکس و انگلس بوده است و لنین با تفسیر خود از این مفهوم، پیوند عمیقی با بنیانگذاران مارکسیسم برقرار کرده است.

منابع اصلی مورد استناد:

۱. مارکس، کارل. «نامه به ژوزف وایدمایر» (۱۸۵۲)
۲. مارکس، کارل. «نقد برنامه گوتا» (۱۸۷۵)
۳. مارکس، کارل. «مبارزه طبقاتی در فرانسه» (۱۸۴۸-۱۸۵۰)
۴. مارکس، کارل. «هجدهم برومر لوئی بناپارت» (۱۸۵۲)
۵. مارکس، کارل. «جنگ داخلی در فرانسه» (۱۸۷۱)
۶. مارکس، کارل و انگلس،

تشکر از رفیق مجید افسر به خاطر حمایت نظری و ویراستاری